

خانواده ی سبز

نویسنده : سیدمهدی واعظ موسوی

سبز یعنی چه؟!

در لغت نامه ی بزرگ دهخدا می خوانیم:

سبز یعنی: هر چیزی که رنگ آن مانند رنگ برگ های درخت در فصل بهار باشد!

رنگی میان سیاهی و زردی!

چون سیاه را با زرد درآمیزند سبز گردد!

سبز یعنی شاد و خرم!

سبز یعنی بالنده!

سبز یعنی پویا!

سبز یعنی بانشاط!

خانواده ی سبز یعنی چه؟!

یعنی:

۱. خانواده ای که در آن خودخواهی دیده نمی شود.

۲. خانواده ای که در آن منحنی توقعات و انتظارات به صفر میل می کند.

۳. بزرگواری و گذشت موج می زند.

۴. دریادلی درس اول آن است.

۵. بخل و تنگ نظری در آن راه ندارد.

۶. بی تفاوتی رخت بر بسته است.

۷. مهرورزی جایی برای قهر نگذاشته است.

۸. دوستت دارم» زیاد شنیده می-شود.

۹. کفاف» جای «رفاه» نشسته است.

۱۰. اخشم» در دریای وجود اعضای آن غرق می-شود.

۱۱. منت گذاشته نمی-شود.

آیا نمی-خواهی خانواده-ی سبزی داشته باشی؟!

اگر خواستار چنین خانواده-ای هستیم باید:

۱. از خود شروع کنیم.

۲. درک درستی از دیگران داشته باشیم.

۳. بزرگوار باشیم.

۴. خوبی-های خود را نسبت به دیگران نادیده بگیریم.

آیا می-دانید که:

گرمای خانه از آتش مهر است و سردی و افسردگی از خودخواهی، خودمحوری و «خودشیفتگی»؟!

کودکان در هفت سال اول زندگی، خودشیفته-اند؛ یعنی جاده-ی زندگی را یک طرفه می-بینند جاده-ای که فقط خود می-توانند برانند و برای دیگران حق «ابراز وجود» و «بیان خویشتن» نمی-شناسند! اما وقتی بزرگ شدند باید دانسته باشند که جاده-ی زندگی دوطرفه است و برای دیگران نیز فرصت ابراز وجود و بیان خویشتن هست. اما گویا برخی آدم-ها در بزرگ-سالی نیز کودکانی خودشیفته-اند! در سیر رشد منطقی تربیت، کودکان به-تدریج «اجتماعی شدن» را می-آموزند تا وقتی بزرگ شدند بزرگواری، درک متقابل، مهارت هم-حسی و همدلی را نیز فرا گرفته باشند.

در این نوشتار برآنیم تا به همراه شما خانه-ای نو بسازیم و از این ره-گذر جامعه-ای سالم را تجربه کنیم.

انقلاب صنعتی و فروپاشی خانواده

«ویل دورانت» در کتاب خواندنی و جذابش «لذات فلسفه» معتقد است که انقلاب صنعتی موجب شد زن نیز صنعتی شود! چرخ و پر کارخانه-ها تازه به کار افتاده بود و کارفرمایان سودمحور، زنان را کارگران ارزان-تری یافتند و آنان را بر مردان سرکش گران-قیمت ترجیح دادند! کارفرمایان در اندیشه-ی سود و زیان خود بودند و

خاطر خود را با اخلاق و ارزش‌ها آشفته نمی‌ساختند!! کسانی که ناآگاهانه «خانه براندازی» کردند کارخانه‌داران قرن نوزدهم انگلستان بودند!

او به طعنه می‌گوید: «نخستین قدم برای آزادی مادر بزرگ‌های ما قانون ۱۸۸۲ بود! به موجب این قانون زنان بریتانیای کبیر از امتیاز بی‌سابقه‌ای برخوردار شدند و آن این که: پولی را که به دست می‌آوردند حق داشتند برای خود نگه دارند. این قانون عالی اخلاقی و مسیحی را، کارخانه‌داران مجلس عوام وضع کردند تا بتوانند زنان انگلستان را به کارخانه‌ها بکشانند».

یعنی: غرب پرمدها تا ۱۲۶ سال پیش هنوز مالکیت زن را محترم نمی‌شمرد، در حالی که اسلام ۱۴۰۰ سال پیش مالکیت خانم‌ها را با همه‌ی قدرت تثبیت کرد.

این قانون که در واقع حيله‌ای برای هیجانی کردن خانم‌ها و استفاده از نیروی کار آنان بود موجب شد که خانم‌ها بندگی و جان کندن در مغازه و کارخانه را بر آرامش خانه ترجیح دهند. گویا بیرون رفتن زن از خانه و پیدا کردن کار در کارخانه به او آبرو و اعتبار می‌بخشد. او نخستین مزد خود را با همان غرور و خوش‌حالی گرفت که پسران فراری از مدرسه می‌خواهند با یک کار صنعتی و سیگار روز تعطیل، مردی خود را ثابت کنند!

زن، این بردگی جدید و لوکس را با وجد و شادی پذیرفت؛ شادی کسی که سرانجام، کاری پیدا کرده و خود را به نحوی سرگرم ساخته است. چون خانه خالی شد، مردان و زنان آن را ترک گفتند و روی به آن خانه‌های زنبوری که آپارتمان‌های می‌نامند نهادند. تمام روز و عصر خود را در غوغا و جنجال کوچه و خیابان گذراندند. رسم و عادت‌های ده هزار سال برجای مانده بود در یک نسل از میان رفت. دانشمندان علوم اجتماعی و روان‌شناسان اجتماعی به ما یاد داده بودند که تغییر عادات و رسوم و اخلاق، تدریجی و نامحسوس است اما یکی از بزرگترین تغییرات در تاریخ تمدن بشر در روزگار ما و جلوی چشم ما در فاصله‌ی کودکی و بلوغ یک انسان اتفاق افتاد. نویسندگان، خطبا و سیاست‌مداران مردم را برحذر می‌داشتند که مبدا سوسیالیست‌ها خانه را ویران کنند، اما در برابر چشم‌شان انقلاب صنعتی خانه‌براندازی کرد!

کودکانی که در مزارع مایه‌ی شادی و کمک بودند در شهرهای پرجمعیت و آپارتمان‌های تنگ، افزون بر این که گران تمام می‌شوند، جلوی دست و پا را هم می‌گیرند. ماشین‌ها کارخانه‌ها را آوردند، کارخانه‌ها شهرهای جدیدی ساختند، شهرها دموکراسی، سوسیالیسم و منع آبستنی را آوردند! هیچ کس چنین نمی‌خواست. اندرز علمای دین و بزرگان نیز نمی‌توانست جلوی این جریان را بگیرد. بایستی تاریخ صد سال اخیر اروپا و آمریکا را عوض کرد تا این جریان پیش نیاید، ولی تاریخ هم مانند انرژی برگشت‌پذیر نیست.

مادر بودن امری عادی به-شمار نیامد و کاری خطرناک جلوه کرد. زن جدید به علت اشتغال در کارخانه و کار نکردن در خانه از نظر جسمانی ضعیف-تر از پیشینیان خود گردید! حس زیباشناسی فرومایه-ی مرد جدید نیز کار را بدتر کرد. مرد امروزی تن باریک و لاغر را پسندید زیرا زیبایی را با جاذبه-ی زودگذر جنسی سنجید و نه با سلامت و قدرت بنیه که نشانه-ی مادری است. زنان بیش از پیش از به دنیا آوردن کودکان، ناتوان شدند و تا توانستند از مادرشدن گریزان و آن را به کمترین حد ممکن رساندند. شوهران-شان نیز تا حد زیادی با آنان همراه شدند و ندانستند که خرج کودکان کمتر از خرج میخانه-ها و عیاشی-هاست. زن فارغ از حال بچه و فارغ از آن آخرین وظیفه-ای که می-بایست خانه را محیطی پرمعنی و قابل تحمل کند، روی به اداره و کارخانه نهاد. مغرورانه در مغازه درکنار مرد ایستاد و مثل او کار کرد، مثل او فکر کرد و سخن گفت؛ میزان بیشتری از این آزادی را از راه تقلید به دست آورد؛ مانند مرد سیگار کشید، مانند او شلوار پوشید، موی سرش را مثل او اصلاح کرد و در بی-اعتنائی به مقدسات و نیز در الحاد، به رفتار او گرایید. همانندی روزانه، مردان را زنانه و زنان را مردانه ساخت. مشاغل همسان، محیط یک-سان و خواسته-های یک-سان، هر دو جنس را تقریباً به یک شکل درآورد. پس از یک نسل، لازم است برای تمیز مرد از زن، بر هر یک ورقه-ای بچسباند تا از پیش-آمدهای ناگوار جلوگیری شود؛ تازه باز هم نمی-توان امیدوار بود. شهر تازه به لزوم فرزندان اعتقادی ندارد، به همین جهت زنان را به فحشا وامی-دارد تا خود را با مادری آلوده نکنند!!

ویل دورانت نتیجه می-گیرد و می-گوید:

«پس آزادی زن نتیجه-ی پیش-رفت-های اقتصادی است و خود او در آن دخالتی ندارد. زن با نرمشی حیرت-آور و انعطافی دور از انتظار خود را با صنعت سازگار کرد».

او می-گوید: «اگر مزیت دختری در دانش و اندیشه-ی او باشد نه در ناز و دل-انگیزی طبیعی و زرنگی نیمه-آگاهش، در این صورت در پیدا کردن شوهر چندان کام-یاب نخواهد بود؛ زیرا به جایی قدم نهاده است که مردان از قرن-ها پیش برای خود قرق کرده-اند».

او می-گوید: «شصت درصد زنان دانشگاه بی-شوهر می-مانند. یک دختر زرنک تا خیلی دیر نشده است باید برتری ذهنی خود را پنهان کند. زن امروزی مانند مادر بزرگ خانه-دار یا کشاورز خود سالم به نظر نمی-رسد، رنگش پریده است و دوران بارداری و وضع حمل - که در نظر زن دهاتی کوچک و حقیر است - در او با رنج و بیچارگی دائمی همراه است. مردان نیز چنین هستند. آن-ها نیز پس از آن که مزارع را ترک گفتند قدرت بنیه-ی خود را از دست دادند. ذهن امروزی آگاه-تر و هشیارتر است، ابزار پیچیده را با اطمینان و آرامش به-کار می-برد، اما جسم مردان امروزی تاب آن رنج-ها و فشارها را که در روزگار گذشته جزء امور عادی روزانه بود ندارد».

او می-گوید: «دامن-های کوتاه برای همه-ی جهانیان به-جز خیاطان نعمتی است و تنها عیب-شان این است که قدرت تخیل مردان را ضعیف-تر می-کند. شاید اگر مردان قوه-ی تخیل نداشته باشند زنان نیز چندان زیبا نباشند. دختر نوین می-خواهد روح و جسم خود را بیش از پیش نمایان سازد؛ این کار حواس را موقتاً به خود جلب می-کند اما به-سختی ممکن است روح و روان مرد را نیز جلب کند! مرد پخته، امتناع و خودداری ظریفانه-ی زن را دوست می-دارد. نمی-خواهیم به زنانی که در خانه و مغازه برای زندگی انسان و در راه تولید کالا برای انسان کار می-کنند توهین شود. اگر زنی شایسته-ی توهین باشد آن است که زیبایی خود را در معرض تجارت می-گذارد، برای تفنن و اسراف در عشق، به سوداگری می-پردازد، سراسر روز را به پیرایش و آرایش سر و صورت، پیچ دادن مو و پوشیدن لباس می-گذراند و شب-ها را در تفریح و پرسه-زنی به صبح می-رساند.

در سراسر زندگانی رنگارنگ امروزی هیچ چیزی از بی-کاری سنگین-قیمت این گونه زنان زنده-تر نیست؛ آن-ها یا بچه ندارند یا اگر هم داشته باشند بیش از یکی دو تا ندارند اما محتاج خدمه-ی زیاد هستند. کاری ندارند اما احتیاجات-شان بی-پایان است. تخصص-شان در فن انجام-ندادن کار است! مرد ناگزیر است که جان بکند و اعصاب بفرساید و با تلخی دریابد که جز دست-یار و کارپرداز خانم چیز دیگری نیست. اگر زنان امروز بیشتر از پیش در انتظار خواستگار می-مانند تقصیر این زنان طفیلی است. در چنین وضعی ازدواج در نظر مرد عذب-خرده-بین، غرض و مقصود یک مرد پخته را تأمین نمی-کند و به منزله-ی تسلیم در برابر زن است.»

با چه کسی ازدواج کنیم؟

«آقای واعظ موسوی من در ازدواج تنها شرطم ایمان طرف مقابل بود اما امروز متوجه شدم که اشتباه کرده-ام!»
این سخن را بارها در مشاوره-ها شنیده-ام. به-راستی مگر ایمان تأمین-کننده-ی خوش-بختی در ازدواج نیست؟ ایمان شرط لازم است اما کافی نیست. ایمان بدون داشتن اصالت خانوادگی و بدون داشتن شخصیتی سالم و باثبات چگونه می-تواند خوش-بختی آورد؟! جالب-تر آن که در آموزه-های پیشوایان پاک می-خوانیم:

• کسی که از شخصیت سالم و باثباتی برخوردار نیست دین ندارد!

• لَا دِينَ لِمَنْ لَا مَرْوَةَ لَهُ!

شهید مطهری(ره) می-فرماید: «ایمان جای علم را نمی-گیرد و علم هم جای ایمان را. هر کدام کارکرد و آثار خودش را دارد.

بنابراین نباید به صرف ایمان شخص از دقت در حالات دیگرش غفلت کنیم.»

آیا بالا بودن سطح تحصیلات می-تواند ملاک ازدواج موفق باشد؟

«آقای واعظ موسوی کاش همسر یک بی-سواد عاقل و بامعرفت بودم اما همسر این تحصیل-کرده نبودم که از معرفت، احساس و عقل بویی هم نبرده!»

این جملات را هم بارها از آقایان و خانم-ها در مشاوره شنیده-ام.

جالب این که از دختران و پسران بسیاری وقتی می-پرسم برای انتخاب همسر چه معیارهایی دارند؟ می-گویند: «تحصیل-کرده باشه!»

به راستی اگر بالا بودن سطح تحصیلات می-تواند ملاک خوش-بختی باشد پس چرا بسیاری از کسانی که همسران تحصیل-کرده دارند از زندگی خود احساس رضایت ندارند؟!

به نظر من بالا بودن میزان تحصیلات نمی-تواند معیاری برای یک ازدواج موفق باشد، بلکه بالا بودن سطح خردورزی و تعقل ملاک خوش-بختی در ازدواج است.

چه بسیار کم-سوادانی که عاقلانه تصمیم می-گیرند، خردورزانه حرف می-زنند، معقولانه سکوت می-کنند، تحمل و صبوری دارند، از مهارت حل مسئله برخوردارند، عفو و گذشت می-کنند، از هوش هیجانی و عاطفی بالایی بهره-مند هستند، به مهارت کنترل هیجان-ها و استرس-آراسته-اند، خردورزانه از بحث-های جنجالی و هیجانی پرهیز می-کنند، عاقلانه زندگی خود و همسرشان را مدیریت کرده، نیز با هنر ارتباط مؤثر، از مهارت سازگاری به-خوبی بهره می-جویند.

تحصیلات بالا به شرط آن که حجاب و پرده-ای بر فهم، درک و خرد نباشد و مواد لازم برای فهم و تعقل بیشتر را فراهم سازد خوب است و الا بر نادانی، کبر و لجاجت انسان می-افزاید.

چگونه می-توان به میزان عقل و خرد دیگران و به-طور کلی به شخصیت سالم و باثبات آنان پی برد؟

خیلی از دختران و پسران می-پرسند: «چگونه بفهمیم خواستگار و یا دختر مورد نظر ما عاقل است و از شخصیت سالم و باثباتی برخوردار است؟»

نخست باید بدانیم که خردورزی و عقل نسبی است و هر کسی درصدی از عقل و خرد و نیز درصدی از نادانی را در خود دارد. در آموزه-های دینی کارکردها و رفتارهایی که از شخص عاقل و باشخصیت و نیز رفتارهایی که از نادان و بی-شخصیت سر می-زند به-روشنی بیان شده است که تحت عنوان «روان-شناسی شخصیت سالم» در پی می-آوریم.

شما می-توانید با مصاحبه و تحقیق پیرامون شخص مورد نظر به سطح سلامت شخصیت او پی ببرید.

توصیه می‌کنم حتماً در شناسایی افراد از آدم‌های پخته‌ای که سرد و گرم زندگی را چشیده‌اند و در خشت خام چیزی می‌بینند که ما در آینه نمی‌بینیم استفاده کنید و به نگاه تیزبین آنان اهمیت دهید!

روان‌شناسی شخصیت سالم

۱. خوش‌برخورد است ولی زبان‌باز نیست:

• مُجَامَلَةُ النَّاسِ ثُلُثُ الْعَقْلِ! أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ عَالِمِ اللِّسَانِ، يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَ يَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ

۲. قانع و از زندگی راضی است؛ از این رو تعریف خوبی از زندگی دارد:

• اعْلَمُ أَنَّ مَرْوَةَ الْقَنَاعَةِ وَ الرِّضَا أَكْثَرُ مِنْ مَرْوَةِ الْإِعْطَاءِ

۳. همتش بلند است:

• قَدَرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدَرِ هِمَّتِهِ

۴. به مال دیگران طمع ندارد:

• الطَّمَعُ مِفْتَاحُ الدُّلِّ، وَ اخْتِلَاسُ الْعَقْلِ، وَ اخْتِلَاقُ الْمُرَوَّاتِ

۵. دوست دارد از راه حلال مالی گرد آورد تا به وسیله‌ی آن آبرویش را نگه دارد و بدهکاریش را بپردازد و صله‌ی رحم به‌جا آورد:

• لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَحِبُّ جَمْعَ الْمَالِ مِنْ حَلَالٍ، يَكْفُ بِهِ وَجْهَهُ وَ يَقْضِي بِهِ دَيْنَهُ وَ يَصِلُ بِهِ رَحِمَهُ

۶. سرمایه را به‌کار می‌اندازد و از مال به‌خوبی بهره‌برداری می‌کند:

• اسْتِثْمَارُ الْمَالِ تَمَامُ الْمَرْوَةِ

۷. آزمند و حریص نیست:

• الْحَرِصُ يَزِرُّ بِالْمَرْوَةِ

۸. اهل درگیری نیست:

• مَنْ لَاحَى الرِّجَالَ سَقَطَتْ مَرْوَتُهُ وَ ذَهَبَتْ كَرَامَتُهُ

۹. به خوردن خیلی اهتمام ندارد:

• مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ أَكْلَهُ كَانَتْ قِيَمَتُهُ مَا أَكَلَهُ

۱۰. در برآوردن خواسته‌ی حلال خود تا آن جا که به شخصیتش لطمه‌ای نزنند و به اسراف نیانجامد پیش می‌رود:

• إَجْعَلُوا لَأَنْفُسِكُمْ حِطًّا مِّنَ الدُّنْيَا بِإِعْطَائِهَا مَا تَشْتَهِي مِنَ الْحَلَالِ وَ مَا لَا يَثْلُمُ الْمُرُوءَةَ وَ مَا لَا سَرْفَ فِيهِ

۱۱. اندازه‌ی خود را می‌شناسد:

• أَنْ يَقِفَ الْإِنْسَانُ عِنْدَ حَدِّهِ وَ لَا يَتَعَدَّى قَدْرَهُ هَلَكَ امْرُؤٌ لَّمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ

۱۲. از دانش بیشتری برخوردار است:

• أَكْثَرَ النَّاسِ قِيَمَهُ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا، وَ أَقَلُّ النَّاسِ قِيَمَهُ أَقَلَّهُمْ عِلْمًا

۱۳. از شناخت خوبی بهره‌مند است:

• قِيَمَهُ كُلِّ امْرِئٍ وَ قَدْرُهُ مَعْرِفَتُهُ

۱۴. در سفر، ره‌توشه‌ی خود را به همراهانش می‌بخشد:

• أَمَّا مُرُوءَةُ السَّفَرِ فَبَذْلُ الزَّادِ

۱۵. در مسافرت شوخی می‌کند، به‌گونه‌ای که خشم خدا را به همراه نداشته باشد:

• أَمَّا مُرُوءَةُ السَّفَرِ .. الْمَزَاحُ فِي غَيْرِ مَا يَسْخِطُ اللَّهُ

۱۶. در مسافرت کم‌ترین مخالفت و ناسازگاری را با همسفران دارد:

• أَمَّا مُرُوءَةُ السَّفَرِ .. قِلَّةُ الْخِلَافِ عَلَى مَنْ تَصَحَّبَهُ

۱۷. بعد از جدا شدن از همسفران از آنان بدگویی نمی‌کند:

• أَمَّا مُرُوءَةُ السَّفَرِ .. تَرْكُ الرِّوَايَةِ عَلَيْهِمْ إِذَا أَنْتَ فَارَقْتَهُمْ

۱۸. راست‌گو است:

• صَدْقُهُ عَلَى قَدْرِ مُرُوءَتِهِ مَنْ كَذَبَ أَفْسَدَ مُرُوءَتَهُ

۱۹. حرکات و رفتارهایش ملایم و پرمهر است:

• لَطِيفُ الْحَرَكَاتِ

۲۰. دیدارش شیرین است:

• حُلُوْ الْمُشَاهَدَه

۲۱. وقتی بدون سابقه‌ی ذهنی و آمادگی سخن گوید زیبا، سنجیده و به‌جا است:

• عِنْدَ بَدِيهِهِ الْمَقَالِ تُخْتَبَرُ عُقُولُ الرِّجَالِ

۲۲. خوش‌رو است:

• بِشْرُكَ يَدُلُّ عَلَى كَرَمِ نَفْسِكَ

۲۳. خوش‌بوست:

• مَنْ تَطْيَبَ أَوَّلَ النَّهَارِ لَمْ يَزَلْ عَقْلُهُ مَعَهُ إِلَى اللَّيْلِ

۲۴. همنشین خوب و ارزش‌مندی است:

• سِتَّةُ تُخْتَبَرُ بِهَا عُقُولُ الرِّجَالِ: الْمُصَاحَبَةُ

۲۵. خوش‌اخلاق است:

• ثَلَاثُهُ تَدُلُّ عَلَى كَرَمِ الْمَرْءِ: حُسْنُ الْخُلُقِ وَ...